

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

دیدگاه محقق خوئی (قدس سره) پیرامون احجاج مجنون

بحث در احجاج مجنون است که در ادامه به دو حاشیه از حواشی عروه اشاره می‌کنیم. محقق خوئی (قدس سره) در حاشیه عروه می‌فرماید: «ذكر الأصحاب انه كالصبي في استحباب الإحجاج، و لا دليل عليه فان الأحكام الشرعية واجبة كانت، أو مستحبة غير متوجهة إلى المجنون أصلاً فإنه، كالبهائم»^[۱]؛ فقها مجنون را به صبی ملحق کردند در حالی که ما هیچ دلیلی بر آن نداریم؛ چرا که احکام شرعی چه واجب و چه مستحب، متوجه به مجنون نیست؛ چون مجنون همانند بهائم است.

اشکال این سخن آن است که بحث ما در این نیست که احکام شرعی را متوجه مجنون کنیم، بلکه بحث در احجاج است که خطاب، متوجه ولی است، نظیر این که اگر شارع فرمود مستحب است برای کسی که حیوانی دارد، از این حیوان خیلی بار نکشد، آیا این بدین معناست که این حیوان، متعلق حکم قرار می‌گیرد؟! این صاحب حیوان قابلیت خطاب دارد. در اینجا فرض کنید برای صبی، صبیّه و مجنون، هیچ ثوابی ننویسند، ولی برای خود ولی که ثواب را می‌نویسند؛ چرا که خطاب به ولی است و جای بسی تعجب است از مرحوم خوئی که چنین حاشیه‌ای در اینجا فرمودند!

به بیان دیگر، به ایشان می‌گوئیم مگر کسی که می‌گوید احجاج مجنون مستحب است، لازمه‌اش این است که احکام شرعی متوجه مجنون شود؟! احجاج این مجنون مستحب است و ثوابش هم به خود ولی می‌دهند هر چند فرض کنید هیچ اثر و ثوابی برای مجنون نداشته باشد.

ایشان در ادامه می‌فرماید: «و الحاق المجنون بالصبي يشبه القياس مع انه قياس مع الفارق»، این فرمایش ایشان صحیح است، ایشان در پایان می‌نویسد: «لا بحث بالاحجاج به رجاء»؛ اگر ولی مجنون را، رجاء احجاج کند اشکالی ندارد.

در جلسه گذشته نکته‌ای مرحوم حکیم بیان داشت که از راه تسامح در ادله سنن، استحباب را درست کنیم که معلوم می‌شود مرحوم خوئی این را قبول ندارند. بیان شد که جریان قاعده تسامح در اینجا، مبتنی بر آن است که تسامح در ادله سنن را در فتوا نیز جاری بدانیم؛ یعنی هر چند روایت ضعیفه‌ای در کار نیست و تنها یک فتوا داشته باشیم، باز مشمول قاعده تسامح بدانیم (که معلوم می‌شود مرحوم حکیم این مبنا را دارد).

در اینجا مرحوم علامه حلی (که لازم نیست حتماً فتوای قدما باشد)، مجنون را به صبی ملحق کرده و فتوا داده و همین فتوا می‌تواند به عنوان تسامح در ادله سنن، مستند برای فقیه دیگر شود و استحباب را مطرح کند. البته اگر گفتیم تسامح در ادله سنن، اثبات کننده استحباب است. در اینجا با این که مرحوم خوئی بسیار به کلمات مرحوم حکیم نظر دارند، قاعده تسامح را مطرح نکرده و معلوم می‌شود که این مبنا را قبول ندارند.

ما در تسامح در ادله سنن مبنای مشهور را قبول نکردیم، مشهور می‌گویند ادله تسامح در ادله سنن، در ادله حجیت خبر واحد تصرف کرده و می‌گویند خبر واحد ضعیف در مستحبات، «حجة للاستحباب» که ما این دیدگاه را رد کرده و گفتیم اصلاً دلالت بر چنین مطلبی ندارد.

دیدگاه آقا ضیاء عراقی (قدس سره) درباره احجاج مجنون

مرحوم آقا ضیاء در حاشیه عروه، پس از کلام مرحوم سید درباره مجنون (که می‌فرماید: «و كذا المجنون و ان كان لا يخلو عن اشكال»)، در مورد الحاق مجنون به صبی می‌نویسد ما دو نوع مجنون داریم؛

1) مجنونی که جنون او متصل به کودکی‌اش نیست؛ یعنی ابتدا صبی بوده و بعد يك مدتي عاقل بوده، سپس مجنون شده که جنون او متصل به صغرش نیست، در صورت دوم می‌توان این سخن سید (قدس سره) را پذیرفت (که «و ان كان لا يخلو عن اشكال»)، این مجنون به صبی ملحق نمی‌شود؛ زیرا دلیلی ندارد، مگر آن که بگوییم مجنون و صبی، در غالب احکام با هم ملازمه دارند.

مرحوم عراقی می‌گوید اگر کسی ادعا کند (نمی‌گوید من حتماً این را قبول دارم)، که يك ملازمه غالبی بین احکام صبی و احکام مجنون است، مثل حدیث رفع که در آن آمده: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ» که یکی صبی و دیگری مجنون است و سایر احادیث که مربوط به صبی وارد شده، غالباً کنارش مجنون نیز آمده است. به بیان دیگر، ایشان می‌گویند در حقیقت ما از مذاق شارع به دست می‌آوریم که شارع بین صبی و مجنون، يك ملازمه‌ای در احکام دانسته است؛ یعنی هر حکمی صبی دارد مجنون نیز دارد. در این صورت، اگر گفتیم احجاج صبی مستحب است، می‌گوییم احجاج مجنون نیز مستحب است.

2) مجنونی که جنون او متصل به کودکی‌اش است (یعنی از ابتدای تولد تا آخر عمر مجنون است)، در جایی که يك بچه‌ای وقتی می‌خواهد بالغ شود، در حال جنون بالغ می‌شود و جنونش متصل به صغرش است، در این صورت می‌فرماید: «امکن دعوي جريان استصحاب حکم صغره»؛ می‌گوییم این وقتی بچه بود احجاجش مستحب بود، حال که بالغ شده و مجنون است و جنونش متصل به صغرش است، همان استحباب احجاج سابق را استصحاب می‌کنیم.

بعد می‌فرماید: «بعد البناء علي المسامحة في موضوعه»؛ می‌گوییم عرف این مقدار را مسامحه می‌کند و در موضوع استصحاب همین که عرفاً (هر چند به تسامح عرفی) بگویند این موضوع، همان است، کافی است. در اینجا می‌گوییم این شخصی که الآن مجنون است، تا دو سال پیش احجاج او مستحب بود، این شخص نیز الآن همان است اگرچه الآن بالغ شده، ولی عرف مسامحه کرده و می‌گویند این همان است، باز استحباب احجاج را استصحاب کنیم.

ایشان در ادامه می‌فرماید: «و لا مجال لتوهم التعدي منه إلي غيره بعدم القول بالفصل»، ایشان به مطلب دیگری اشاره کرده و می‌گویند مجال برای این توهم نیست که برای تعدی از صبی به غیر صبی، از راه عدم قول به فصل پیش برویم، «إذ ذلك إنما يتم علي فرض الملازمة بين الاحكام الظاهرية أيضاً»؛ زیرا تعدی در صورتی صحیح است که ما ملازمه بین احکام ظاهریه را بپذیریم؛ یعنی از راه عدم قول به فصل (که يك حکم ظاهری برای ما می‌آورد)، بگوییم کسی تفصیل برای ما نداده و نتیجه‌اش این است که همان قولی که برای صبی است، برای مجنون نیز می‌باشد.

ایشان می‌گویند اگر ما ملازمه در احکام ظاهریه را قبول کردیم، این مطلب درست است، «و الا فصرف الملازمة الواقعية غير مجد في المقام»؛ و گرنه صرف ملازمه واقعی در اینجا فایده‌ای ندارد، «لعدم حجية الاصول المثبتة»؛ چرا که اصول مثبت، حجت نیستند.

در اینجا اگر ضمیر «منه» و «غیره» در عبارت: «و لا مجال لتوهم التعدي منه الى غيره» را، به صبیّ بزنیم، معنای آن همین بود که بیان شد. احتمال دیگر آن است که این دو ضمیر را به «استصحاب» بزنیم؛ یعنی ممکن است در نظر مرحوم عراقی این باشد که بگوئیم در مجنون متصل به صغر، با استصحاب استحباب احجاج درست می‌کنیم و از این استصحاب به غیر آن، روی عدم قول به فسخ تعدّی کنیم، که به نظر می‌رسد مراد ایشان همین باشد و آن احتمال اول، احتمال درستی نیست.

بنابراین، ایشان يك استصحابی درست کرد و در جایی که حالت اتصال است، مستشکل و متوهم می‌گوید چه اشکالی دارد که ما از این استصحاب، برای آن فرضی که جنون به صغر متصل نیست، تعدّی کنیم؛ چرا که بین جنون متصل و غیر متصل، قائل به فصل نداریم. به بیان دیگر، بگوئیم در این جنون متصل، استصحاب جاری شده و حکم ظاهری استحباب احجاج داریم.

ایشان می‌فرماید بین احکام ظاهریه، هیچ تلازمی نیست، نظیر آنجایی که يك لباسی مشترك بین دو نفر بوده و این دو نفر، علم اجمالی دارند که این لباس نجس است، با این که از يك طرف علم اجمالی به نجاست است، اما این شخص می‌تواند از این لباس برای نماز استفاده کرده و اصاله الطهاره را جاری کند.

در فقه موارد اختلاف بین احکام ظاهری زیاد داریم، گاهی اوقات می‌گوئیم ظاهراً پرداخت يك پولی بر انسان واجب است، اما ظاهراً گرفتنش بر دیگری حرام است، در حالی که اگر بگوئیم تلازم در احکام ظاهری داریم، باید در اینجا نیز بگوئیم بر هر دو جایز است و حال آن که بر یکی جایز و بر دیگر حرام است.

بنابراین، در باب جنون نمی‌توانیم از استصحاب در مورد متصل به غیر متصل تعدّی کنیم. بعد می‌فرماید: «و الا فصرف الملازمة الواقعية غير مجدٍ في المقام»؛ مجرد این که در واقع ملازمه است (یعنی در واقع بین آن جنون متصل با جنون غیر متصل، می‌دانیم فرقی نیست، واقعاً مجنون را اگر بشود احجاجش کرد، بین متصل و غیر متصل فرقی نیست)، نمی‌توان حکم متصل را به غیر متصل سرایت دهیم. در نتیجه به حسب ظاهر در متصل استصحاب داریم و در غیر متصل استصحاب نداریم.

بنابراین، می‌توانیم در ظاهر بگوئیم احجاج مجنونی که جنون او متصل است مستحب است، اما احجاج مجنونی که متصل نیست مستحب نیست. می‌فرماید: «و الا فصرف الملازمة الواقعية غير مجدٍ في المقام»، این که استصحاب را در متصل جاری کردیم، آیا این لازمه‌اش این نیست که در غیر متصل نیز همین احجاج مستحب باشد؟ می‌فرماید: «لعدم حجية الاصول المثبتة»^[2]؛ مثبتات اصول حجیت ندارد و ملازمه واقعی به درد ما نمی‌خورد و باید دید در ظاهر، این استصحاب لازمه‌اش چیست؟ اگر لازمه شرعی است ما می‌پذیریم، ولی اگر لازمه عادی باشد (یعنی بگوئیم عادتاً اگر جنون متصل را گفتیم استحباب دارد، در جنون غیر متصل نیز باید بگوئیم استحباب دارد)، نمی‌توان پذیرفت؛ چرا که اصول مثبت و مثبتات اصول حجیت ندارد.

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ معتمد العروة الوثقى، ج1، ص: 33.

[2] □ «في غير المتصل جنونه بصغره لعدم وجه له إلا دعوى الملازمة الغالبية بينه وبين الصغير في الأحكام نعم في المتصل به أمكن دعوى جريان استصحاب حكم صغره بعد البناء على المسامحة في موضوعه و لا مجال لتوهم التعدي منه إلى غيره بعدم القول بالفصل إذ ذلك إنما يتم على فرض الملازمة بين الأحكام الظاهرية أيضاً و إلا فصرف الملازمة الواقعية غير مجدٍ في المقام لعدم حجية الأصول المثبتة كما لا يخفى. (آقا ضياء).» العروة الوثقى (المحشى)؛ ج4، ص 345-346.